

در جستجوی مسئله فلسطین



علی اکبر ولایتی، ایران و مسئله فلسطین، براساس اسناد وزارت امور خارجه، (۱۹۳۷-۱۸۹۷ م / ۱۳۱۷ ش - ۱۳۱۵ ق)، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶، ۲۳۳ص، ۷۸۰۰ریال

از هنگامی که با اوج گرفتن مبارزات مردم فلسطین برای اعاده برخی از ابتدایی ترین حقوق انسانی خود، از جمله حق حیات در موطن خویش از سالهای آخر دهه ۱۹۶۰ میلادی، مسئله فلسطین، نخست به یکی از مسائل مهم منطقه ای و به تدریج به مسئله ای جهانی تبدیل شد، دولت ایران نیز در چارچوب سیاست های منطقه ای و جهانی خود در قبال این مسئله رشته مواضع و خط مشی های مشخصی اتخاذ کرده است که چگونگی آنها چه به صورت سیاست های اعلام شده رسمی و چه به شکل عملکردهای ضمنی و مواضع تلویحی کم و بیش روشن است. آنچه در این میان ناشناخته و مهم مانده، سوابق امر، یعنی مواضع و خط مشی های پیشین ایران در قبال این موضوع است تا پیش از تبدیل شدنش به یک مسئله مهم منطقه ای و جهانی.

از این رو انتشار ایران و مسئله فلسطین در مقام نخستین اثر تحقیقی که این موضوع را براساس اسناد و مدارک رسمی دولت ایران و نه با اتکاء به گزارش ها و برداشت های خارجی، مورد بررسی قرار داده است، تلاشی است مهم در رفع این کاستی. این کتاب که از نظر تاریخی ابعاد موضوع مورد بحث را از بدو شکل گیری صهیونیسم در ادوار پایانی قرن نوزدهم تا بروز عواقب اولیه اش در

فلسطین در سال‌های میان دو جنگ جهانی تحت بررسی دارد، از لحاظ موضوعی به سه بخش مشخص قابل تقسیم است: یکی تاریخچه پیدایش صهیونیسم با طرح مضامینی چون تشکیل کنگرهٔ بال (۱۸۹۷) و پیامدهای آن؛ بهره‌برداری صهیونیست‌ها از فروپاشی حاکمیت عثمانی بر فلسطین در پی تحولات جنگ جهانی اول، نحوهٔ صدور اعلامیهٔ بالفور که زمینه را برای تحکیم مواضع یهودی‌ها در فلسطین فراهم آورد و بالاخره واکنش‌کنند و بطئی فلسطینی‌ها و دولت‌های مسلمان منطقه در قبال این پدیده. ارائه تصویری از نحوه واکنش یا به عبارت دقیق‌تر عدم واکنش مقامات و کارگزاران سیاست خارجی ایران در قبال این مسئله در دورهٔ مورد بحث که بیشتر براساس گزارش‌های موجود از نمایندگی‌های سیاسی ایران در فلسطین و ممالک مجاور آن استوار است، مضمون دیگر این بررسی را تشکیل می‌دهد و بالاخره موضوع سوم که نقد و نظری است بر نحوهٔ واکنش و عملکرد کارگزاران سیاست خارجی ایران در قبال مسئله فلسطین، در آن سال‌ها.

از خلال بررسی گزارش‌های منعکس شده- و در مواردی چند نیز اسناد و گزارش‌های منعکس نشده- چنین برمی‌آید که اصولاً برای مدت زمانی طولانی وزارت امور خارجهٔ ایران با پدیده‌ای موسوم به صهیونیسم آشنایی نداشته است. لہذا هنگامی که در اوت ۱۸۹۷ تعدادی از سران یهودی برای تبادل نظر دربارهٔ سرنوشت قوم یهود در بال، یکی از شهرهای سوییس گرد آمدند، این واقعه که بعدها بعنوان سرآغاز صهیونیسم اهمیت یافت، در گزارش‌های دیپلماتیک ایران منعکس نشد و به همین ترتیب برخی از تحولات بعدی و مهم این حرکت مانند صدور اعلامیهٔ بالفور در سال ۱۹۱۷، یعنی در



وزارت داخله

سواد وزارت امور خارجهٔ ایران
شماره ۱۹۱۹ مورخ ۱۳۰۱
تاریخ ۲۹۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تاریخ وزارت امور خارجهٔ ایران

Handwritten notes and signatures in Persian script, including the name 'مهندس' (Engineer) and various administrative markings.

بجوجه جنگ جهانی اول که آن نیز در اسناد دیپلماتیک ایران بازتابی نیافت.

با پایان جنگ بین‌المللی و فروکش تدریجی التهابات ناشی از آن، که به اعاده انسجام ساختارهای اداری کشور- از جمله وزارت امور خارجه- منجر شد، به تدریج در حاشیه گزارش‌های واصله از نمایندگی‌های ایران در منطقه- بویژه نمایندگی‌های مصر و فلسطین- در مورد تحرکات صهیونیستی نیز گزارش‌های مشخصتری دریافت شد. مثلاً هنگامی که در مارس ۱۹۲۱ / اردیبهشت ۱۳۰۰ حدود چهل تن از کارگزاران و کارشناسان برجسته بریتانیا در امور خاورمیانه در قاهره گرد آمدند تا در مورد نظام آتی منطقه تصمیم‌گیری کنند، فتح‌الله پاکروان سرکنسول وقت ایران در مصر، ضمن تاکید برماهیت محرمانه این اجلاس و دشواری «تحصیل خبر از مذاکرات» مزبور، براساس شایعات جاری گزارش جالب توجهی از مباحث طرح شده در آن تهیه و به وزارت امور خارجه ارسال داشت؛ در این گزارش وی پس از معرفی برخی از حاضران در کنفرانس، به مباحث مطروحه در مورد ایران، یعنی به دو موضوع «تخلیه قشون از شمال و مغرب» کشور و مسئله تدابیر احتمالی بریتانیا برای «حفظ معادن نفت جنوب» اشاره دارد. آن‌گاه بخشی را نیز به تحولات جاری در ممالک عربی و برنامه انگلیسی‌ها برای اداره آن‌ها اختصاص داد که در آن به فعالیت صهیونیست‌ها نیز اشاره شده بود. (صص ۸۶-۸۵)

بخش دیگری از اسناد وزارت امور خارجه را در این زمینه گزارش‌هایی تشکیل می‌دهد که میرزا حبیب‌الله خان عین‌الملک، نماینده ایران در فلسطین در سال‌های نخست دهه ۱۳۰۰ از حوزه نمایندگی خود به مرکز ارسال داشته است. موضوع اصلی این اسناد نیز بیشتر حال و روز ایرانیان آن حدود است و مسائل آنها.

هنگامی که با تشدید برخوردهای خشونت‌بار یهودی‌ها و اعراب فلسطین در سال‌های آخر همان دهه موضوع به جامعه ملل ارجاع داده شد، نمایندگان ایران نیز در بهمن ۱۳۰۸ و شهریور ۱۳۰۹، در دو مورد مشخص در این زمینه ابراز نظر کردند. در هر دوی این موارد سعی آنها بر آن بود که ضمن ابراز نوعی همدردی کلی با اعراب، از اتخاذ موضعی صریح در این زمینه احتراز کنند. (صص ۱۳۳ و ۱۳۹)

در مواردی چند نیز وقایعی که برای ارزیابی عملکرد مقامات سیاسی ایران در قبال موضوع فلسطین موضوع توجه قرار گرفته -احتمالاً به دلیل کمبود و مدارک ذی‌ربط- به اندازه‌ای روشن نیست که بتوان از خلال آنها تصویر مشخصی از مواضع ایران به دست آورد. برای مثال می‌توان به موضوع موتمر اسلامی ای اشاره کرد که در دسامبر ۱۹۳۱ / آذر ۱۳۱۰ به دعوت حاج امین‌الحسینی مفتی فلسطین تشکیل شد تا با حضور نمایندگانی از تمام ممالک اسلامی در مورد مسائل جهان اسلام و در رأس آنها موضوع فلسطین تبادل نظری صورت گیرد. در آبان ۱۳۰۸ سفیر ایران در مصر دعوت حاج امین‌الحسینی را به وزارتخانه متبوع خویش ابلاغ کرد (صص ۱۰۹). در این کنفرانس دو ایرانی

-میرزایی دولت‌آبادی و سیدضیاء‌الدین طباطبایی- شرکت کردند، و اگرچه در این بررسی از آنها به عنوان «نمایندگان ایران» یاد می‌شود (صص ۳۷-۱۳۶)، ولی به هیچ وجه روشن نیست که آیا آن دو در مقام نماینده رسمی دولت در این گردهم‌آیی شرکت داشته‌اند- که به نظر می‌آید چنین نباشد- و یا بنا به میل و ابتکار شخصی. حال آن که برای آگاهی بیشتر از نحوه عملکرد دولت در این زمینه و مواضعی که در این مقطع در مورد موضوع فلسطین اتخاذ کردند، کسب اطلاع از این امر مهم است.

در کنار این موارد که بیشتر به نحوه واکنش وزارت امور خارجه در قبال تحولات فلسطین مربوط می‌شود، فصل‌هایی نیز به فعالیت‌های صهیونیستی در میان یهودیان ایران، روحانیت تشیع و موضوع تقسیم فلسطین و دیگر مسائل ذی‌ربط اختصاص دارد که در تدوین آنها نیز در کنار دیگر منابع از اسناد بایگانی وزارت خارجه استفاده شده است.

چنان که از اسناد و مدارک ارائه شده در این بررسی مستفاد می‌شود نه فقط موضوع فعالیت‌های صهیونیستی در فاصله ادوار پایانی قرن نوزدهم تا چند سالی پس از خاتمه جنگ جهانی اول اصولاً مورد توجه وزارت خارجه ایران قرار نداشته است بلکه در خلال سال‌های بعد، یعنی در سال‌های میان دو جنگ جهانی نیز که در چارچوب برخی از گزارش‌های واصله در زمینه تحولات منطقه‌ای یا پاره‌ای اسناد دیگر، گاه و گداری مسئله فعالیت‌های صهیونیستی و تاثیر آن بر تحولات منطقه‌ای مورد اشاره قرار می‌گیرد این موضوع جنبه فرعی و حاشیه‌ای خود را حفظ می‌کند. به عبارت دیگر اسناد موجود بیانگر آنند که در دوره مورد بحث مسئله فلسطین هیچ‌گاه در رده مسائل مبرم- یا حتی نیمه مبرم- سیاست خارجی ایران قرار نداشته است که با توجه به مسائل اصلی سیاست خارجی ایران در این دوره و آن که اصولاً موضوع فلسطین فقط سال‌ها بعد و در پی تشکیل دولت اسرائیل به تدریج به یک مسئله مهم منطقه‌ای و جهانی تبدیل شد موضوع غریب و دور از ذهنی نیست. ولی برای نویسنده ایران و **مسئله فلسطین**، پذیرش این امر دشوار است. از این رو بخش مهمی از نقد و نظر ایشان در باب عملکرد مصادر امور خارجی ایران در فاصله به تخت نشستن مظفرالدین‌شاه تا مراحل پایانی حکومت رضاشاه به انتقاد از این بی‌توجهی و توضیح علل آن اختصاص یافته است.

این که در اوت ۱۸۹۷م/ ۱۳۱۵ق یعنی مقارن با کشته شدن ناصرالدین‌شاه و به تخت نشستن مظفرالدین‌شاه، در حالی که ایران از لحاظ خارجی دستخوش رقابت سهمگین روس و انگلیس بود و از نظر داخلی نیز درگیر ابوهی از مسائل مختلف، در مورد گردهم‌آیی چند یهودی در یکی از شهرهای سوییس- کشوری که حتی در آن ایام ایران نماینده‌ای نیز در آن نداشت- گزارشی در بایگانی وزارت خارجه ملاحظه نشده به چنان موضوع مهمی تبدیل می‌شود که چهار صفحه کتاب (صص ۴۱-۳۷) به بررسی علل احتمالی چنین «بی‌توجهی» و «غفلتی» اختصاص می‌یابد. اگرچه نویسنده در مورد کوتاهی بعدی کارگزاران وقت سیاست خارجی ایران، یعنی در مورد بی‌توجهی آنها نسبت به صدور

اعلامیه بالفور (نوامبر ۱۹۱۷/آبان ۱۲۹۶) به درستی وضعیت نابسامان کشور را در آن روزگار متذکر شده (ص ۵۸)، از بحث و گفتگوی غیرضروری در مورد علل احتمالی این کوتاهی و شناسایی مسببان آن خودداری کرده است ولی در اشاره به مورد بعدی، یعنی بی‌توجهی مقامات وقت وزارت خارجه نسبت به کنفرانس قاهره و مباحث مطرح شده در آن، از هیچ انتقادی مضایقه نمی‌کند. (صص ۹۱-۸۶)

با انتصاب میرزا حبیب‌الله خان عین‌الملک به سمت نماینده ایران در فلسطین، حوزه شناسایی مسببین بی‌توجهی دولت وقت نسبت به مسئله فلسطین ابعاد مشخصتری به خود می‌گیرد. در حقیقت عین‌الملک که بخش قابل توجهی از این کتاب به بررسی عملکردهای او اختصاص داده شده است (صص ۱۰۵-۹۱) جامع جمیع شرایط یک مسبب واقعی است؛ نه فقط پدر امیرعباس هویدا است، که به بهائیگری نیز شهرت دارد (ص ۹۲)، و از همه مهم‌تر آن‌که به جای این‌که در دوران مأموریتش در فلسطین «امور سیاسی و مسائل درونی جامعه فلسطین» را مورد توجه قرار دهد (ص ۱۰۵) - چنان‌که از مفاد گزارش‌هایش برمی‌آید - بیشتر به مسائل و مشکلات ایرانیان حوزه مأموریتش توجه داشته است. در نتیجه «این بی‌توجهی معنادار یک مقام سیاسی به تحولات محیطی که در آن زندگی می‌کند، اندک اندک توجه دولتمردان ایرانی را از پیگیری مسائل فلسطین باز داشت و مجالی را فراهم نمود تا در صف کشورهای اسلامی خلیلی وارد شود.» (ص ۱۰۵)

در واقع آنچه در این نقد و ارزیابی، در توصیف قصور و کوتاهی عین‌الملک عنوان شده، جوهره اصلی انتقاد دکتر ولایتی از کل عملکرد تشکیلات امور خارجه ایران را در دوره مورد بحث نیز تشکیل می‌دهد. از آنجایی که امروزه از دیدگاه ایشان مسئله صهیونیسم - حال اگر نگوئیم مهم‌ترین - لااقل یکی از مهم‌ترین مسائل جهانی است، برای دولتمردان و کارگزاران سیاست خارجی ایران آن دوره نیز می‌بایست چنین بوده باشد.

در این رویکرد که بیشتر به جدلی سیاسی شباهت دارد تا پژوهشی تاریخی، یکی از مهم‌ترین جوانبی که فراموش شده، وضعیت مشخص داخلی و خارجی ایران است در هر یک از مقاطع دوره مورد بحث. از بیست سال اول این دوره یعنی سال‌های شکل‌گیری صهیونیسم که بگذریم چرا که بیشتر ماجرای بود در چارچوب تحولات سیاسی برخی از محافل یهودی غرب و لهذا دلیلی هم نداشت که در گزارش‌های دیپلماتیک دولت ایران منعکس شود، هنگامی که در سال‌های آخر جنگ اول جهانی، صهیونیست‌ها برای تحقق برنامه‌های خود در فلسطین دست به کار شدند، مسئله اصلی ایران که هنوز هم درگیر تبعات و مصائب جنگ بود در درجه اول خروج نیروهای بیگانه، اعاده انسجام اداری و حفظ تمامیت ارضی کشور بود و بس و دولت‌های وقت نیز به رغم وضعیت دشوار و هولناک ایران در آن روزگار، کم و بیش در حل و فصل این مسائل موفق شدند. در مراحل بعد نیز یعنی در

سال‌های میان دو جنگ جهانی، اتخاذ سیاستی متناسب با مشی انقلابی و غیرقابل پیش‌بینی همسایه شمالی ایران، حل و فصل مسائل مرزی با همسایگان غربی و شرقی، تجدیدنظر در تعرفه‌های گمرکی و الغاء کاپیتولاسیون و از همه مهمتر واداشتن دولت انگلیس به پذیرش خواسته‌هایی چون اعاده حق حاکمیت کشور بر جزایر ایرانی خلیج فارس یا تجدیدنظر در مفاد قرارداد داری، اولویت‌های سیاست خارجی ایران و بینش استبدادی حاکم . . . نتوانست آنچنان که شاید و باید اهداف و خواسته‌های ایران را تأمین کند ولی در مجموع - لااقل تا پیش از بحران شهریور ۱۳۲۰- در زمینه سیاست خارجی خطای فاحش جبران‌ناپذیری مرتکب نشد.

به قراری که از نقد و نظر دکتر ولایتی بر عملکرد کارگزاران سیاست خارجی دوره مورد بحث برمی‌آید، ایشان معتقدند که در این دوره تقدم سیاست خارجی منطقه‌ای ایران را می‌بایست مسئله فلسطین تشکیل می‌داد. یعنی مثلاً هنگامی که در اوایل بهار ۱۳۰۰/۱۹۲۱ نماینده ایران در مصر براساس شایعات موجود، «اخبار غیرمستقیمی» از مباحث مطرح شده در کنفرانس قاهره تهیه و به مرکز اعزام داشت، دولتمردان وقت که پیرو تلاش‌های وسیع و همه‌جانبه کابینه‌های پیشین از یک سو برای پایان دادن به مداخلات نظامی و سیاسی بلشویک‌ها و خروج نیروهایشان از صفحات شمالی کشور درگیر مذاکرات سیاسی با مسکو بودند و از سوی دیگر برای خروج نیروهای انگلیس از صفحات جنوبی ایران و انحلال پلیس جنوب با مقامات لندن مذاکرات مشابهی داشتند چون در برابر کنفرانس قاهره و مباحث مطرح شده در آن در مورد آینده سرزمین‌های عرب نشین نه تنها . . . موضعی نگرفتند بلکه حتی به بررسی پیامدها و تدوین سناریوهای احتمالی در صورت بروز این حوادث هم نپرداختند. (ص ۸۹) در خور آن گشته‌اند که به «عدم درك صحیح از اوضاع سیاسی جهان آن روزگار» متهم شده و با صفاتی چون «وابسته» و «واخورده» از آنها یاد شود (همان).

جالب آن است که در ادامه بحث چنین آمده که حدود یک ماه بعد یعنی در مه ۱۹۲۱/ اردیبهشت ۱۳۰۰ همین دولتمردانی که به «عدم درك صحیح» و پاره‌ای صفات دیگر موصوف شده بودند ناگهان تصمیم می‌گیرند: . . . به منظور ارزیابی دقیق و اتخاذ سیاست اصولی درباره بحران سرزمین‌های عربی دیپلماتی خبره و کاردان را به این منطقه اعزام کنند تا براساس نظریات او به تدوین سیاست خارجی منطقه‌ای خویش بپردازند» (ص ۹۱) ولی در توضیح این پدیده و موجبات بروز آن که در مقایسه با «واخوردگی» و «انفعال» ماه پیش، چرخش قابل توجهی در علائق منطقه‌ای ایران محسوب می‌شود هیچ توضیحی عنوان نگردیده، سند و مدرکی ارائه نشده است و به صرف «بررسی اسناد سیاسی آن دوران مشخص می‌سازد» (ص ۹۱) اکتفا شده که منطقی‌ترین تبیین پدیده‌ای به این اهمیت کافی نیست.

همانگونه که اشاره شد در این کتاب عملکرد میرزا حبیب‌الله خان عین‌الملک «دیپلمات خبره و

کاردانی» که به منطقه اعزام شد، مورد انتقاد شدیدی قرار گرفته است. چرا که وی در این مدت «... هیچ گونه گزارش مفید و حائز اهمیتی که مبین ویژگی‌های فلسطین و تبعات آن باشد به تهران ارسال... نکرد و... این بی‌توجهی معنادار یک مقام سیاسی به تحولات محیطی که در آن زندگی می‌کند، اندک‌اندک توجه دولتمردان ایرانی را از پیگیری مسائل فلسطین بازداشت و مجالی را فراهم نمود تا در صف کشورهای اسلامی خلل وارد شود» به عبارت دیگر وی «توانست از تقدم مسئله فلسطین در سیاست خارجی منطقه‌ای ایران به نحو چشمگیری بکاهد» (ص ۱۰۵)

مهم‌ترین پرسشی که در پی ملاحظه این ارزیابی شگفت‌آور پیش می‌آید آن است که عین‌الملک «اندک‌اندک توجه دولتمردان ایرانی» را از کدام «پیگیری مسائل فلسطین بازداشت» و از کدام تقدم «مسئله فلسطین در سیاست خارجی منطقه‌ای ایران» توانست به نحو چشمگیری بکاهد؟ اصولاً کل تحقیقات منعکس شده در بخش‌های پیشین کتاب بر تقدم نداشتن مسئله فلسطین در سیاست خارجی ایران تأکید دارد و بخش مهمی از تلاش‌های نویسنده نیز صرف افشای ابعاد گوناگون این سیاست و شناسایی مسببانش شده است، حال چگونه عین‌الملک توانسته بود از تقدم مسئله‌ای که در آن دوره اصولاً تقدمی هم نداشته بکاهد؟

در سال‌های آخر دهه ۱۳۰۰ شمسی در حالی که هم‌زمان با سقوط دولت امیران الله خان در افغانستان امنیت مرزهای شرقی کشور در مخاطره قرار داشت و در صفحات شمال غرب کشور نیز بیم آن بود که با توأم شدن شورش کردهای ترکیه و بروز مجدد اختلافات مرزی ایران و ترکیه، این بحران



به یک رویارویی نظامی منجر شود و علاوه بر این در پی بی نتیجه ماندن مذاکرات ایران و انگلیس برای حل و فصل مسائل فی مابین، در روابط ایران و همسایه قدرتمند جنوبی اش نیز تنش‌هایی جدی بوجود آمده بود، مسئله زد و خوردهای جاری میان اعراب و یهودی‌های فلسطین در جامعه ملل مطرح شد. آیا در چنین وضعیتی که تمام هم و غم کارگزاران سیاست خارجی ایران به حل و فصل یک رشته مسائل حاد و عاجل کشور، از جمله احتراز از بروز جنگ با ترکیه، اختصاص یافته بود، دستورالعمل ذکاءالملک فروغی وزیر خارجه وقت ایران به حسین علا، نماینده کشور در جامعه ملل مبنی بر آن که در این خصوص - یعنی در موضوع برخوردهای جاری میان اعراب و یهودی‌های فلسطین - «... باید طوری صحبت کرد که بدون ضدیت صریح با دولتی یا جماعتی، طرفداری از مسلمین شود» (ص ۱۳۹) آنچنان دستورالعمل دور از منطقی است که فقط می‌بایست یک «فراماسون باستانگرا» بود تا چنین توصیه‌ای کرد؟ حفظ منافع ملی و رعایت مصالح ایران دستورالعمل دیگری را ایجاب می‌کرد؟

تشکیلات سیاست خارجی ایران در سال‌های مورد بحث، مانند بسیاری از دیگر نهادهای دولتی وقت، تشکیلات کارساز و پرتوانی نبود؛ عواملی چون وضعیت نابسامان کشور، دشواری‌های ناشی از رقابت‌های سرد و گرم قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای و بالاخص شکل‌گیری کند و ببطیء نظام نوپای مشروطه... هریک در به وجود آمدن چنین نارسایی‌های موثر واقع شده و در مراحل بعد، یعنی در سال‌های بعد از کودتای ۱۲۹۹ نیز اگرچه برخی از این نارسایی‌ها برطرف شد، ولی بروز آفات جدیدی چون حاکمیت یک بینش استبدادی و تمایل روز افزون به حل و فصل مسائل داخلی و خارجی «از بالا»... خود باعث شکل‌گیری نارسایی‌های جدیدی شد با آثار دیرپا.

اگرچه در نقد و ارزیابی عملکرد کارگزاران سیاست خارجی وقت موارد متعددی را می‌توان برشمرد که از عملکردی ضعیف و نادرست حکایت دارند، ولی در مجموع تنها ایرادی که نمی‌توان وارد کرد آن است که بگوییم اولویت‌های سیاسی کشور را نفهمیدند. در واقع خطای نابخشدنی و احتمالاً مهلک دولتمردان ایران در دوره مورد بحث تنها در صورتی می‌توانست وجه بروز یابد که آنها در رویکردشان نسبت به جهان پیرامون خود به جای توجه به مسائل مشخص کشور و حفظ منافع ملی ایران، در تشخیص اولویت‌های سیاست منطقه‌ای ایران موضوعی فرعی مانند موضوع فلسطین را تقدیم بخشند که چنین نشد.

با این تفصیل - و شاید به دلیل همین تفصیل - ایران و مسئله فلسطین نوشته‌ای است بسیار خواندنی و گویای جوانی از یک بحث مهم در سیاست خارجی ایران در حال حاضر که حتی سوابق آن نیز کمتر به صورتی مشخص مورد بحث و بررسی قرار داشته است. باید امیدوار بود که در کنار مجلدات بعدی ایران و مسئله فلسطین، برای تدوین مجموعه اسناد و گزارش‌های وزارت امور خارجه که در این بررسی مورد بهره‌برداری قرار داشته‌اند و انتشار جداگانه آنها، نیز اقداماتی صورت گیرد.